

پیش‌خواران

نظری به گفتارهای رهبر شهید در دیدارهای سالانه با مردم قم

خطابهایی به مردم «دیار بصیرت، جهادو اجتهاد»

■ **سمانه صادقی**



اثری که هم‌اینک در معرفی آن سخن می‌رود، همان‌گونه که بر عنوان خویش آورده است، «گفتارهای حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدارهای سالانه با مردم قم به مناسبت سالگرد قیام ۱۹ دی» را در خویش دارد. این مجموعه از سوی دفتر حفظ و نشر آثار رهبر شهید گردآوری شده و انتشارات انقلاب اسلامی آن را روانه بازار کتاب کرده است. تارنمای نشر طی یادداشتی در باب علل اهمیت شهر و مردم قم در تاریخ معاصر ایران، به نکات پپی آمده اشارت برده است:

«مردم قم بـا میهمان‌نوازی خود از مرحوم آیت‌الله شیخ عبدالکریم یزدی و شاگردان ایشان، به حوزه‌علمیه‌قم رونق بیشتری دادند. آرام‌آرام حوزه‌علمیه‌قم گسترش یافت و استبداد رزاخانی نیز نتوانست جلوی رشد و پیشرفت آن را بگیرد. همان حـوزه‌ای که بعدها مادر نظام اسلامی لقب گرفت و رهبران نهضت اسلامی را در خود پروراند. مردم قم از ابتدای نهضت امام‌خمینی (قدس‌سره) در کنار او بودند؛ وقتی که در مهر سال ۴۱ به مخالفت با لایحه‌انجمن‌های ایالتی و ولایتی برخاست و آن هنگام که در فروردین سال ۴۲ به فرمانش به‌خاطر اقدامات ضد دینی شاه‌عید را عزا گرفته بودند به‌هنگامی که پس از دستگیری ایشان در خرداد ۴۲ و در آبان سال ۴۳ به اعتراض به‌پا خاستند و در همه‌دوران مبارزه با رژیم منحوس پهلوی، نقطه عطف حضور انقلابی مردم قم، ۱۹ دی سال ۵۶ بود. وقتی که دست پلید طاغوت پهلوی، قم توهین را

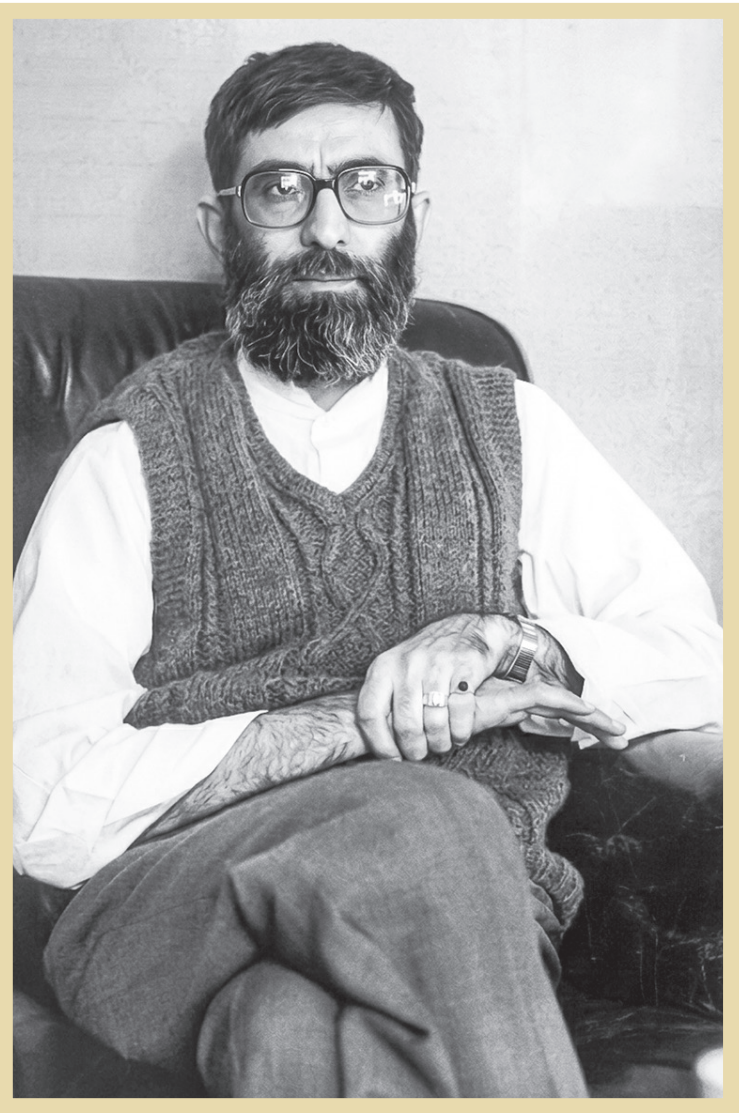


▼ **۱۹ دی ۱۴۰۴**، واپسین دیدار سالانه با مردم قم

با هدف هتک حضرت امام خمینی در روزنامه اطلاعات به حرکت درآورد. آن زمان بود که مردم قم به راهنمایی علما و مدرسان حوزه و در کنار طلاب، به میدان دفاع از خود آمدند و با حضور و خون خود افتخار پیشگامی را برای خویش ثبت کردند. حماسه نوزدهم دی، حلقه اول از زنجیره قیام‌های شهرهای دیگر ایران شد. قیام ۲۹ بهمن تبریز به مناسبت چهل‌م شهدای قم برپا شد و قیام مردم یزد در فروردین سال ۵۷، به مناسبت چهل‌م شهدای تبریز به خون کشیده شد و همین‌طور دیگر شهرها شعله انقلاب اسلامی را تا پیروزی آن مشتعل نگه داشتند. قم در ماه‌های پایانی سلسله‌منحوس پهلوی از خود رشادتها نشان داد، آنگونه که حضرت امام به مدح مبارزات مردم در دی و بهمن سال ۵۷ پرداخت. ایشان در اولین فرصت ممکن – یعنی ۹ اسفند ۵۷– به آغوش مردم قم بازگشت و رأی آری خود به جمهوری اسلامی را در مسجد شهیدپرور چهارمردان به صندوق رأی انداخت و اگر عارضه قلبی برایشان پیش نیامده بود، شاید هیچ‌گاه این شهر و مردم خونگرم آن را ترک نمی‌کرد. پس از تثبیت نظام اسلامی نیز مردم قم همیشه در خط مقدم خدمت به نظام بوده‌اند؛ چه در دفاع مقدس که هزاران شهید را تقدیم به انقلاب کردند و چه پس از ارتحال حضرت امام، باز مردم قم در صوف اول ولایتمداری بودند و همیشه بصیرت خود را به نمایش گذاشته‌اند. وقتی در سال ۷۸ برخی از ریزش‌های انقلاب خواستند مزاحمتی را برای انقلاب ایجاد کنند، مردم قم به اعتراض به‌پا خاستند و قیام ۱۹ دی را بازآفرینی کردند. وقتی که فتنه امریکایی – اسرائیلی ۸۸ اتفاق افتاد باز هم مردم قم درس بصیرت به دیگر احاد کشور دادند...»

خارپنج

تاریخ ۶۰-۸۸۵۲۳



شهید آیت‌الله العظمی سیدعلی خامنه‌ای در یک گفت‌ووشیود مطبوعاتی

رهبر شهید در چهارمین زندان ساواک مروری بر بیم‌ها و امیدها

هم‌برای سیدقطب

هم‌برای عبدالناصر گریستم!

■ **محمد رضا کائینی**

خاوش تحلیلی ما از حیات مبارزاتی حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای، رهبر شهید انقلاب اسلامی به چهارمین دستگیری و زندان آن بزرگ در مهر ۱۳۴۹ رسید. وی در زندان نظامیان مشهد، شاهد تلخی‌ها و شیرینی‌هایی بود که در مقال پپی آمده در باب سرفصل‌هایی از آن سخن رفته است. امید آنکه تاریخ‌پژوهان انقلاب اسلامی و عموم علاقه‌مندان را مقید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **انتمام ترجمه اثری از سیدقطب در زندان چهارم**

آغاز چهارمین دوره از زندان رهبر شهید انقلاب اسلامی، به تکمیل ترجمه اثر سیدقطب با نام «اسلام و مشکلات تمدن» اختصاص یافت؛ ضمن آن‌که وی در همان روزها از انتشار کتاب صلح امام‌حسن(ع) در خارج از زندان نیز مطلع شد؛ امری که خوشنودی او را در پی داشت:

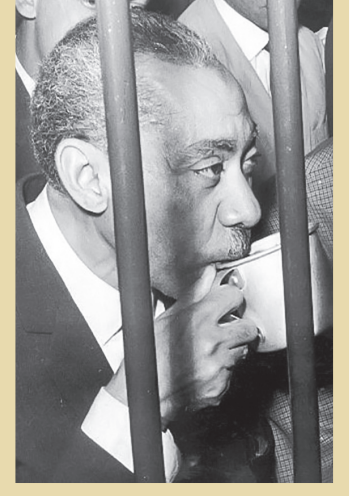
«پس از گذشت چند روز از آغاز این دوره از زندان، به فکر تکمیل ترجمه کتاب اسلام و مشکلات تمدن سیدقطب افتادم. من سه، چهار کتاب را در سومین زندان خود ترجمه کرده بودم و ترجمه یک چهارم آخر را به برادرم – سید هادی – واگذار کرده بودم. از برادرم اوراق ترجمه کتاب را خواستم و ترجمه‌هایی را که او کرده بود، بازنگری کردم تا با ترجمه‌فصل‌های قبل یکسان باشد. بعد آخرین فصل کتاب را که از نظر طرز بیان و تهاجم به تمدن غرب، فصلی قوی است، ترجمه کردم و مقدمه خوبی هم بر کتاب نوشتم و در آن، تعبیرات و اصطلاحات ابتکاری و نوپی را به کار بردم و آنها را به منظور تمیز از بقیه متن، بین گیومه قرار دادم. صفحه اول کتاب را هم تنظیم کردم. این کار، حدود یک ماه طول کشید سپس آن را به طور کامل به برادرم – سیدهادی – سپردم و نام کس را هم که آن را چاپ کند، ذکر کردم. در همان ایام به من خبر دادند کتاب صلح امام حسن (ع) تألیف شیخ راضی آل یاسین – که آن را از عربی ترجمه کرده بودم و حاوی تحلیلی تاریخی از صلح امام حسن بود– از چاپخانه بیرون آمده است. بعد هم نسخه‌ای از آن را برایم آوردند که بسیار خوشحال شدم...»

■ **علاقه هم‌زمان به سید قطب و جمال عبدالناصر**

شناخت چهره‌های نمادین برای مبارزان و آزادیخواهان در سالیان منتهی به انقلاب اسلامی، مدخلی به آشنایی هرچه بیشتر با این حرکت بزرگ قلمداد می‌شود. در فراز پی آمده، آیت‌الله خامنه‌ای به معرفی دو چهره از مجموعه این شخصیت‌ها می‌پردازد که از قضا در تضاد با یکدیگر قرار داشتند؛ سیدقطب و جمال عبدالناصر.

«دو هفته پس از زندانی شدنم، شنیدم یکی از گروهبان‌ها در زندان صدا می‌زند: «مژه‌ه مژه‌ه... عبد الناصر مُرد» این خبر، تأثیر بسیار درناکی بر من داشت. در اینجا باید به نکته جالبی اشاره

کنم که من و اسلام‌گرایان مبارز ایران با آن روبرو بودیم. آن هم این است که ما هم به سیدقطب و اندیشه جنبشی و انقلابی او شش‌دُا علاقه مند بودیم و هم از قاتل او جمال عبدالناصر طرفداری می‌کردیم! من وقتی خبر اعدام سید قطب را شنیدم، گریه کردم و هنگام شنیدن خبر درگذشت عبدالناصر هم گریستم. دل‌بستگی ما به سید قطب امری روشن است و نیازی به بیان علل آن نیست، چون این مرد به مدد قلم ادیبانه، رنج‌ها و سختی‌های عملی و اندیشه پر فروغ قرآنی خود، اسلام را با چهره‌ای پویا و انقلابی و پرخودراز از چشم اندازهای گسترده به گونه‌ای معرفی کرد که در نتیجه آن انسان مسلمان نسبت به دین‌ها و سختی‌های عملی و اندیشه پر فروغ قرآنی خود، اسلام را با چهره‌ای پویا و انقلابی و پرخودراز از چشم اندازهای گسترده به گونه‌ای معرفی کرد که در نتیجه آن انسان مسلمان نسبت به دین‌ها و سختی‌های عملی و اندیشه پر فروغ قرآنی خود، اسلام را با چهره‌ای پویا و انقلابی و پرخودراز از چشم اندازهای گسترده به گونه‌ای معرفی کرد



سید قطب در دادگاه

«

رهبر شهید: «ما هم به سید قطب و اندیشه انقلابی او شش‌دُا علاقه‌مند بودیم و هم از قاتل او جمال عبدالناصر طرفداری می‌کردیم! من وقتی خبر اعدام سید قطب را شنیدم، گریه کردم و هنگام شنیدن خبر درگذشت عبدالناصر هم گریستم. دل‌بستگی ما به سید قطب امری روشن است و نیازی به بیان علل آن نیست، اما علاقه به ناصر دلایل روانشناختی و نه عقیدتی داشت، چراکه او رودرروی همه طاغوت‌های جهان می‌ایستاد...»

رهبر شهید: «در زندان چهارم خود، آشکارا شاهد فاجعه اخلاقی در میان نظامیان بودم. ایسن فاجعه پیش از آنکه نشانه بی‌توجهی و اهمال بوده باشد، حاکی از وجود یک برنامه‌ریزی بود. با آنکه ورود هر چیزی به زندان بدون بازرسی و کنترل شدید ممنوع بود، اما دیدم موادمخدر چگونه میان نظامیان زندانی رواج داشت. به من اطلاع داده شد برخی در جه‌داران، در زندان شراب خواری می‌کنند. یک جوان سالم وقتی وارد این زندان‌ها می‌شد، به ناچار فاسد می‌گر دید...»

د د

بالاتر می‌یابد. همچنین در تفسیر خود به یک زبان اسلامی پویا سخن می‌گوید که فرد مسلمان از هر مذهب که باشد در آن تعارضی با عقاید مذهبی خود نمی‌یابد. البته به استثنای بعضی چیزهایی که با اعتقاد کسانی که برای امیرالمؤمنین‌علی (ع) مقام عصمت قائلند، منافات دارد؛ از جمله یک روایت ساختگی در رابطه با علت نزول آیه تحریم خمر. البته من او را معذور می‌دانستم زیرا او خود از کسانی است که قاتل به عصمت امام – به ویژه پیش از حکم تحریم خمر– نیست و به طور کلی نقل این روایت مجعول، از عدم احاطه کامل او به شخصیت امیرالمؤمنین (ع) حکایت دارد، اما مباحثات با عبدالناصر، به دلایل روانشناختی و نه عقیدتی بازمی‌گردد. ما در ایران، با یک روند استکباری و خشنانک و گسترده در جهت تحقیر دین و روحانیت مواجه بودیم. این روند از جهت وارد شدن شکست روحی بر جوانان و روشنفکرانی که قدرت‌های سرکش جهان به چشم‌شان بزرگ آمده بود، تأثیر فراوان داشت. در این جو شکست آلود و در برابر ترک تازی غرب و آمریکا، ما به هر سببی، قطب با قدرت‌های مزبور به ستیز برمی‌خاست و در برابر آنها با صلابت و پایداری حرف می‌زد، دل می‌پستیم. عبدالناصر، از کسانی بود که اینگونه حرف می‌زد، ما وقتی می‌شنیدیم که عبدالناصر رو در روی مصه طاغوت‌های جهان می‌ایستاد، احساس سربلندی می‌کردیم و باشور و اشتیاق به دنبال شنیدن سخنرانی‌های او را دیو صوت‌العرب بودیم. به ما هر گونه اقدام عملی با هدف رهایی از یوغ سلطه مغفور استعمار که جهان اسلام – و بلکه سراسر جهان سوم – را به بند کشیده بود، دل می‌پستیم. از همین رو از همه انقلاب‌های آسیا، آفریقا و امریکای لاتین نیز طرفداری می‌کردیم و با آنها همدلی داشتیم...»

■ **تسلی یافتن از قرآنت‌های قرآن در رادیو صوت‌العرب**

در روزهای اعلام خبر درگذشت و تشییع جمال عبدالناصر، گوش دادن به تلاوت‌های قُرّاء شاخص مصر از رادیو «صوت‌العرب»، از دلمشغولی‌های روای مجاهد ما در زندان مشهد بوده است. البته استماع تلاوت‌های قاریان ایرانی و غیرایرانی تا پایان حیات در زمره علایق آن بزرگ بود:

«من یک رادیوی کوچک داشتم. این رادیو هنگام نوبت کشیک نگهبانان آسان گیر و با اغماض، به دست من رسید و من آن را از چشم نگهبانان سخت گیر پنهان می‌کردم، چون معمولاً استفاده از رادیو در داخل زندان ممنوع است. پس از شنیدن خبر درگذشت عبدالناصر، کار من صد گوش دادن به رادیو صوت‌العرب. بزرگ‌ترین مایه تسلی من در آن روزها، تلاوت‌های قرآنی این رادیو بود که اکنون آنها را با جزئیات به خاطر دارم. مثلاً به یاد دارم که قاریان بزرگ مصری مانند: عبدالباسط، مصطفی اسماعیل و محمود علی‌البنا، این آیه کریمه را



می‌خواندند: «وَكَايُنْ مِنْ نَبِيِّ قَاتِلْ مَعَهُ رَيْثُونْ كَثِيرْ فَمَا وَهَّنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا شَغَفُوا وَمَا اسْتَنكَأُوا وَاللَّهُ يَحِبُّ الْقَابِرِينَ» یکی از آنها این آیه را می‌خواند و دوباره از «قاتل معه ربیون»، تکرار می‌کرد. من نام قرآنی را که تلاوت‌شان را شنیدم، پشت قرآن یادداشت کردم. از آغاز شب به تلاوت‌ها گوش می‌کردم تا وقتی تلاوت‌های صوت‌العرب به آخر برسد و من به دنبال تلاوت‌های قرآنی، به سراغ ایستگاه‌های رادیویی دیگر بروم...»

■ **نمونه‌ای از مغز شویی نظامیان در رژیم گذشته**

یکی از پدیده‌هایی که در زندان، خود را به قاند شهید نمایاند، مغزشویی پاره‌ای از نظامیان ساده‌دل از سوی رژیم گذشته بود. به ویژه عده‌ای که متأثر از وقایع دوره‌ای خاص، همه مشکلات کشور را از چشم کمونیست‌ها می‌دیدند تا جایی که خود را برای کشتن آنان متقاعد کرده بودند و از اینکه ساواک تنها به زندانی کردن آنان بسنده می‌کند، ناخشنودی خویش را ابراز می‌داشتند: «خدا د دیگری را نقل می‌کنم که به روشنی ذهنیت حاکم بر ارتشی‌های آن زمان را نشان می‌دهد. در میان زندانیان این زندان، گروهانی ترک زبان از اهالی استان آذربایجان بود که به دلیلی پیش پا افتاده به شش ماه زندان محکوم شده بود. به او اجازه داده شده بود که فضای کوچکی را در نزدیکی سرویس‌های بهداشتی، برای چای درست کردن و فروختن به زندانیان در اختیار بگیرد. من با او به ترکی صحبت می‌کردم و به همین خاطر، نوعی انس و محبت میان ما ایجاد شد. ارتشی‌ها دور آن مکان گرد می‌آمدند و چای می‌خورند. البته من در این جلسه آنها شرکت نمی‌کردم، زیرا خروج من از سلول ممنوع بود. از این گذشته تمایلی هم به رفتن به آن محل نامناسب نداشتم، اما در عین حال جزو مشتریان این گروهبان بودم. او برپم چای را به سلول می‌آورد و من پول آن را نقدا به وی می‌پرداختم و اینچنین بود که سه عامل: زندان، زبان مشترک و مشتری خوب بودن من، باعث رابطه میان من و این فرد شد. صبح یکی از روزها، من همراه دیگر زندانیان در محوطه باز بودیم، چون گاهی به ما اجازه استفاده از آفتاب داده می‌شد. من معمولاً در گوشه‌ای از حیاط زندان می‌نخستم، ارتشی‌ها دور من می‌نشستند و من با صحبت‌های گوناگون –عم از داستان، اخبار و نکات جانبی – سرشان را گرم می‌کردم. یک روز رشته سخن به کمونیست‌ها کشیده شد که در آن سال‌ها حضور پررنگی نداشتند، بلکه نخستین فعالیت‌های آنها در همان سال به خصوص ظهور یافت. در مدتی که در زندان بودم، تعدادی از جوانان را آوردند و به اتهام کمونیست بودن به زندان انداختند. رژیم پهلوی هم این فعالیت‌ها را بزرگ جلوه می‌داد. گروهان یاد شده با اظهار تنفر شدید خود از کمونیست‌ها و ادعای اینکه وقتی کمونیست‌ها در سال ۱۳۲۵ در آذربایجان دولت مستقل تشکیل دادند، تعدادی از آنها را کشتند در بحث ما شرکت می‌کرد. او ساواک را سرزنش می‌کرد که با کمونیست‌ها بر خورد شدید نمی‌کند و با قطعیت می‌گفت: اگر ساواک به من اجازه بدهد، من می‌توانم کمونیست‌ها را یکی یکی بکشم، بدون اینکه احدی از آن مطلع شود، اما ساواک با اینها مدارا می‌کند و اینها را به زندان می‌اندازد تا با راحتی بخورند و بخوابند! او مرتباً ساواک را مورد سرزنش قرار می‌داد که چرا به‌او اجازه کشتن این کمونیست‌های زندانی را نمی‌دهد. به ذهنم گذشت که با این مرد شوخی کنم. به او گفتم اگر ساواک به تو دستور قتل مرا بدهد، چه؟ فوراً با لحن قاطع گفت به جدت می‌کشم! او به جد من شوکت برمی‌خورد، چون به خاطر عامه سیاه من، از انتساب من به نبی‌اکرم (ص) مطلع بود. از این گذشته، ما با یکدیگر – چنان که گفتم – وجه مشترک بسیاری هم داشتیم، اما با وجود همه اینها، با جدیت تمام می‌گفتم: این نمونه‌ای از ثمرات مغزشویی در بین نظامیان آن زمان بود...»

■ **جوانان دانشگاهی در زندان، نمونه‌ای از روش‌های مبارزه**

سال ۱۳۴۹ و دستگیری‌های جدید ساواک از میان دانش‌جویان مشهد، نشان از آن داشت که این قشر در مخالفت با حکومت شاه فعالیتی دوجنبدان یافته است. این امر برای شهید خامنه‌ای که تمامی توش و توان خویش را وقف مبارزه بـا حکومت نموده بود، خبری خوش و امیدبخش به شمار می‌فت:

«در این مدت، گروهی از جوانان دانشگاهی وارد زندان شدند؛ این نخستین باری بود که رژیم به بازداشت جوانان دانشگاهی مشهد اقدام می‌کرد. از این پدیده متوجه شدم که تحرک تازه‌ای در جامعه است و این مرا بسیار خوشحال کرد. خیلی مشتاق بودم که بدانم بیرون از زندان چه می‌گذرد، اما راهی وجود نداشت. وقتی این جوانان را به زندان آوردند، به سلول من نیاز پیدا شد. بنابراین مرا از آن بیرون آوردند و در اتاق بزرگی کنار در زندان – که برای ملاقات زندانیان مهیا شده بود – جای دادند. زیرا در این زندان تعداد سلول‌ها کم بود؛ ضمناً من هم دو ماه یا بیشتر در سلول بودم و از نظر آنها بیش از آن لازم نبود که در سلول بمانم...»

■ **تجربه ۳ ماه رمضان در زندان**

از تجربیات شاخص امام شهید در زندان‌های رژیم گذشته، تجربه سیری کردن سه ماه رمضان و روزه‌داری در آنهاست. این امر شامل فرصت شیرین خلوت با خداوند، تدبیر در آیات قرآن کریم و محاسبه نفس و در کنار آن شرایط نامطلوب

۹ جوان

رفتار با زندانیان روزه‌دار است. چنانکه او در بخشی از خاطرات چهارمین حبس، بدان اینگونه اشارت برده است:

«وقتی در سلول بودم – پیش از انتقال به اتاق بزرگ – ماه رمضان فرا رسید. با فرارسیدن این ماه دلم غرق شادی شد، چون از کودکی این ماه را دوست می‌داشتم. در این ماه چهره زندگی روزمره دگرگون می‌شود و انسان روزه‌دار، لذت معنوی خاصی احساس می‌کند. نخستین روز ماه رمضان سپری شد، هنگام افطار فرارسید، اما چیزی برای من نیاوردند، زیرا برای ماه رمضان در محیط ارتش و زندان ارتش حسابی باز نمی‌شد. نماز خواندم و به سیر در عالم خاطرات این ماه – به ویژه خاطرات ساعت افطار و سرور روزه‌داران در هنگام افطار – پرداختم. آن لحظات ششادی آور و فرح‌افزای سر سفره افطار در کنار خانواده با سمآوری که در برابر ما می‌جوشید، در خاطرم گذشت. همچنین آن خوردنی‌های اندک و سبک مخصوص افطار را به یاد آوردم؛ به ویژه ماقوت – غذای معروف مشهدی‌ها که طاهرآ مختص خود آنهاست – را به یاد آوردم که از هر غذایی رای افطار، آن را بیشتر دوست می‌داشتم. ماقوت، از آب و نشاسته و شکر تهیه می‌شود و به شیوه خاصی آن را می‌پزند. همسر من نیز در پختن آن، همانند پختن سایر غذاها به خوبی وارد است. ناگهان به خود یاد آمدم و از خداوند مغفرت طلبیدم. شاید این گرسنگی بود که خاطرات یاد شده را در ذهنم برانگیخت؛ شاید هم علت تنهایی بود. به هر حال باید صبر می‌کردم. نیم ساعت پس از مغرب، یک فتنان جای گیر آوردم. مدتی بعد شام آوردند که به خاطر نامرغوبی دل بدان رغبت نمی‌کردم؛ اما قدری از آن را خوردم و بقیه را برای سحری گذاشتم. در سحر هم بقیه آن را با اکراره خوردم، زیرا این غذا از اصل نامطبووع بود و بعد از مانده شدن نیز نامطبووع تر شده بود. نخستین روز بر این منوال گذشت. روز دوم نگهبان اطلاع داد که چیزی برای شما فرستاده شده است. آن را گرفتم، باز کردم و دیدم انواع غذاهایی که در افطار به آنها میل دارم، در چند بشقاب برایم فرستاده شده. این غذا برای چند نفر کافی بود. همسرم آن را آماده کرده و توانسته بود به زندان برساند. همچنین در همان روز از منزل برایم وسایل چای آوردند. افطاری خوشمزه و مطبوعی بود که به قدر کفایت از آن برداشتم و باقی را برای زندانیان فرستادم. این کار هر روز تکرار شد. در شب‌های ماه رمضان، برای من فرصت تلاوت، دعا و ذکر فراهم شد. به یادم می‌آید که در شب عید فطر، نماز مستحبی هزار قل‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه را خواندم که در آن در رکعت اول شد. از حمد، هزار بار سوره توحید خوانده می‌شود. این دومین تجربه رضائی من در زندان بود. در اولین زنداننمیی از ماه رمضان را داخل زندان گذراندم. در این زندان، تمام ماه رمضان را در پنجمین زندان هم باز سراسر ماه رمضان را. اینها با وجود سختی‌ها و رنج‌هایی که داشت، فرصت‌هایی بود که از جهت تربیت نفس و توجه به پروردگار و تدبیر در آیات قرآن و مباحث بلند آن برایم بسیار سودمند بود. بیشتر خاطراتی که در این زندان یادداشت کرده‌ام، مربوط به ایام ماه مبارک رمضان است...»

■ **فجایع اخلاقی در میان زندانیان سیاسی**

و نه‌اینها از جمله نکاتی که دیده صاحب‌خاطرات را در این نوبت از زندان متوجه خویش می‌سازد، شیوع رذائل اخلاقی در میان برخی زندانیان است. این در حالی بود که آنان به لحاظ تربیت نظامی، باید مراعات بیشتری می‌داشتند و در نزدیک شدن به برخی مضلات، احتیاط افزون‌تری از خویش نشان می‌دادند. از سوی دیگر، این زندان متشکل به ارتشیان بود که باید بیش از دیگر نهادهای مشابه، مورد مراقبت قرار می‌گرفت. این نشان می‌داد اشاعه فساد اخلاقی در میان افشار مختلف جامعه از جمله نظامیان، از مرزگینی سازمان یافته نشئت می‌گیرد: «در این زندان و زندان قبلی، آشکارا شاهد فاجعه اخلاقی در میان زندانیان نظامی بودم. این فاجعه یکی از آنکه نشانه بی‌توجهی و اهمال بوده باشد، حاشا از وجود یک برنامه‌ریزی بسود. با آنکه ورود هر چیزی به زندان، بدون بازرسی و کنترل شدید ممنوع بود، اما دیدم که موادمخدر چگونه میان نظامیان زندانی رواج داشت. به من اطلاع داده شد که برخی در جه‌داران، در زندان شراب‌خواری می‌کنند. در این زندان و زندان قبلی دیدم که کسانی بنگ را به عنوان موادمخدر استعمال می‌کنند؛ زندانیان می‌چرخند و بنگ می‌کشند و در حالتی شبیه به اغماضدیان می‌گویند یک جوان سالم‌وقتی وارد این زندان‌ها می‌شد، به ناچار فاسد می‌گردید. چون بیشتر به یک گنداب متعفن شبیه بود و هر کس – به جز کسانی که خداوند به آنها رحم کرده باشد – در آن یافتد به گند و فساد آن دچار می‌شد. تازه اینجا به عنوان زندان نظامی تابع یک انضباط دقیق بود، حال قیاس کنید که زندان‌های غیرنظامی در چه وضعی بودند. بدین جهت، من ضمن تلاش‌های مرا از آن بیرون آوردند و در اتاق تا در این جو سراسر آلوده، هر کس را که بشود نجات داد، نجات دهم. کمی‌مانده به ماه رمضان، زندانیان را جمع کردم؛ برایشان وعظ کردم و مرگ و آخرت و سبب قیامت را به یادشان دادم و آنها به من قول دادند و قسم خوردند که روزه بگیرند. واقعاً هم روز اول روزه گرفتند، روز دوم تا ظهر تحمل کردند، اما در اثر جو فاسد زندان اراده آنها نست شد؛ بنابراین تأثیر موعظه من در آنها، به پایان رسید و روزه خود را خوردند؛ در خاطرات نوشتم که چه کسی فقط روزه نخست را روزه گرفت و چه کسی روزه را تا ظهر روز دوم ادامه داد و سپس خورد...»